

بررسی و نقد دیدگاه مورگنتا در مورد مناسبات اخلاق و قدرت

* محمد جواد نوروزی

** محمد حسین بر جیان یزدی

چکیده

تبیین مناسبات اخلاق و قدرت در اندیشه هر متفکری مبتنی بر کشف نظام اخلاقی در اندیشه آن متفکر و بررسی نسبت اضلال آن نظام اخلاقی با مقوله سیاست یا قدرت است. بر این اساس در پژوهش پیش رو با هدف ارزیابی دیدگاه مورگنتا نخست، در مقام ارائه و تحلیل چنین ساختاری و سپس به بررسی نسبت آن با قدرت هستیم. نظام اخلاقی براساس بنیان‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی، انسان‌شناختی و الهیاتی شکل گرفته است و در هر نظام اخلاقی، دست کم شش عنصر نظریه ارزش، اصول مبنایی، قواعد اخلاقی، بیان عوامل انگیزشی، بیان ضمانت اجرا و توجیه نظام اخلاقی مشاهده می‌شود. مورگنتا در مناسبات اخلاق و قدرت با تعارضات و مشکلاتی مواجه می‌شود که ناشی از نظام اخلاقی وی و بنیان‌های فکری اوست در حالی که در نظام اخلاقی اسلام عمدتاً این تعارضات به هم‌افزایی تبدیل می‌شود و قدرت و اخلاق یکدیگر را تقویت می‌کنند. روش این مقاله تحلیلی - توصیفی بوده و جهت جمع‌آوری اطلاعات از روش کتابخانه‌ای بهره می‌گیرد.

واژگان کلیدی

مورگنتا، اخلاق، قدرت، اخلاق سیاسی، اخلاق قدرت، تعارض اخلاقی.

*. دانشیار علوم سیاسی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.

borjian@hotmail.com

**. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۵

طرح مسئله

بررسی مقوله اخلاق در ادیان و بهدلیل آن در اندیشه متفکران بیانگر وجود ساختاری معین و مشخص در آن هاست. پژوهش حاضر در صدد است به تحلیل مناسبات اخلاق و قدرت در نگاه مورگتنا پردازد. بی تردید فهم نظام اخلاقی که مورگتنا در آن زیست می کند منوط به درک بنیان های فکری است که نظام اخلاقی وی بر آن ها استوار است. بر این اساس هر نظام اخلاقی بر پایه ها و بنیان هایی سامان می یابد و همین امر موجب تمایز نگرش افراد و مکاتب اخلاقی گردیده است. بنابراین، نخست بنیان ها و عناصر نظام اخلاقی مورگتنا و نیز نسبت اخلاق و قدرت از دیدگاه وی مطرح و در پایان نقد و ارزیابی آن از دیدگاه اسلام مورد بررسی قرار می گیرد.

مفاهیم

۱. هانس مورگتنا

هانس مورگتنا اندیشمند مشهور واقع گرایی اصیل در سده بیستم است. مورگتنا کوشیده است بر پایه های فلسفی اصول واقع گرایانه سرشت بشر، گوهر سیاست و نقش اخلاق در سیاست خارجی نظریه جامعی درباره «سیاست قدرت» دراندازد. گرچه او چهره ای کلیدی در زمینه کمک به جا اندختن «واقع گرایی» به عنوان «بن نگره» مسلط در بررسی روابط بین الملل است، پیوندهای میان نظریه و سیاست گذاری در جهت معکوس پیش رفته است.

۲. اخلاق

لفظ اخلاق به تنها یی به یکی از دو طرف خوبی و بدی یا زیبایی و زشتی، انصراف ندارد و نسبت به همه آن ها اعم است، از این رو، برای نشان دادن هر کدام از این مفاهیم، این لفظ را باید به صورت صفت و موصوف به کار برد، همانند اخلاق خوب و اخلاق بد یا اخلاق زیبا و اخلاق زشت (مصطفاح یزدی، ۱۳۹۴: ۳ / ۲۰) در عین حال اخلاق در میان اندیشمندان اسلامی عبارت است از «صفات نفسانی راسخ و پایداری که موجب می شوند افعالی متناسب با آن صفات به سهولت و بدون نیاز به تأمل و تروی از آدمی صادر شود». (مسکویه، بی تا: ۵۱)

واژه اخلاق در اندیشه معاصر متناظر به نظام اخلاقی است از این منظر هر نظام اخلاقی حداقل پاسخ گویی سامانه ای از حداقل شش پرسش اساسی است بر این اساس هر نظام اخلاقی به مثابه نرم افزار هدایتگر فرد و جامعه است این نظام اخلاقی در بردارنده نظریه ارزش، اصول و مبانی، قواعد اخلاقی، عوامل انگیزشی، ضمانت اجرا و توجیه می باشد. بنابراین اخلاق، همان نظام اخلاقی ای است که در یک

جامعه، فرهنگ، دین، گروه و ... جریان دارد. نظام اخلاقی در این معنا، دارای عناصری است که در بیان نظام اخلاقی هر دین و آیینی باید بدان‌ها توجه کرد. در این مسیر، وقتی یک نظام اخلاقی کامل است که این عناصر به دقت در آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد. (حسینی قلعه بهمن، ۱۳۹۴ / ۲۵ / ۱۱۵)

۳. قدرت

از نظر مورگنتا منظور از قدرت، اعمال قدرت بشر بر افکار و اعمال دیگران است و این پدیده در برخوردهای اجتماعی انسان با همنوعانش دیده می‌شود. (مورگنتا و تامپسون، ۱۳۷۴: ۱۸۳)

قدرت ممکن است شامل هر چیزی بشود که کنترل انسان بر انسان را به وجود آورده و آن را حفظ می‌کند. به این ترتیب، قدرت کلیه روابط اجتماعی را که در خدمت این هدف هستند شامل می‌شود، از خشونت فیزیکی تا لطیفترین پیوندهایی که از طریق آن، ذهنی ذهن دیگر را کنترل می‌کند. قدرت سلطه انسان بر انسان را شامل می‌شود. (همان: ۱۶) به هر حال به نظر می‌رسد جامع‌ترین تعریف از قدرت، تأثیرگذاری بر رفتار دیگران بهنحوی که اهداف مورد نظر اتفاق بیافتد، می‌باشد.

نظام اخلاقی مورگنتا

۱. اخلاق از دیدگاه مورگنتا

در نوشه‌های مورگنتا تعریف صریحی از اخلاق وجود ندارد. فقط در یک مورد عنوانی مرتبط (درباره مفهوم اخلاق) با بحث وجود دارد؛ ولی مطالب طرح شده زیر این عنوان ارتباطی با تعریف یا مفهوم اخلاق ندارد. آنچه مورگنتا به عنوان اخلاق در سیاست خارجی می‌پذیرد - گرچه آن را به عنوان تعریف اخلاق مطرح نکرده است - همان اخلاق سیاسی است که محور آن حفظ قدرت و منافع ملی به عنوان وظیفه یک سیاستمدار است. بنابراین اگر تعریف به مصدق کنیم، تعریف اخلاق از نظر مورگنتا کسب و حفظ قدرت می‌باشد. چون مهم‌ترین وظیفه اخلاقی یک سیاستمدار کسب و حفظ قدرت ملی است.

البته وی در نوشه‌هایش رعایت اصول عام اخلاقی در سیاست را مضر می‌داند و نفی می‌کند، در این موارد منظورش از اخلاق، اخلاق مسیحیت، حقوق بشر، آزادی و مانند آن است و طبعاً مناسب نیست آن را به عنوان تعریف مورگنتا از اخلاق در نظر بگیریم.

۲. مبانی نظام اخلاقی مورگنتا

الف) هستی‌شناختی

در مبانی هستی‌شناختی، موضوعاتی همچون واقعیت عینی عالم یا واقعیت نداشتن عالم، پذیرش وجود

عالی غیب و شهود یا انکار عالم غیب و مأواه، پذیرش وجود ارزش‌ها در عالم و یا نفی وجود آن‌ها بررسی می‌شوند. (حسینی قلعه بهمن، ۱۳۹۴: ش ۲۵ / ۱۱۶) قدرت و منافع در دیدگاه مورگتا بر پایه بررسی علل و عوامل مادی استوار است و عملاً امور غیرمادی نادیده گرفته می‌شود. با توجه به این‌که مورگتا، دیدگاه وبر را تأیید کرده است، برای روشن شدن دیدگاه مورگتا در باب عوامل مادی توجه توأمان به دیدگاه وبر و مورگتا مناسب است:

وبر و مورگتا با تأکید بر ذهن‌گرایی و خردگرایی فراینده بشر باور دارند که هر لحظه می‌تواند (البته در صورتی که بخواهد) ثابت کند که اصولاً هیچ قدرت اسرارآمیز و غیرقابل دیدنی که در امور زندگی مداخله کند، وجود ندارد. انسان می‌تواند از طریق فرضیه‌ها و پیش‌بینی‌ها بر هر چیز سلطه پیدا کند و این است مفهوم اساسی روش‌نگری. (وبر، ۱۳۹۰: ۱۰۷)

از نظر وبر و مورگتا پیش‌بینی علمی در رابطه با پدیده‌های مادی (و نه غیرمادی) تعریف می‌شود. پیش‌بینی علمی رابطه‌ای است که از پدیده‌های ملموس نتیجه گرفته شده و به سطح خاصی از تعمیم رسیده باشد. هر اندیشه‌ای که بهنحوی با خدا در ارتباط باشد با علم و خردگرایی در تعارض است و پیش‌فرض اساسی آن انسان را به طرف رهایی از خردگرایی و ذهن‌گرایی علم سوق می‌دهد. (وبر، ۱۳۹۰: ۸۰)

بدین ترتیب اخلاقی (مبتنی بر ارزش‌های متعالی) از حوزه مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه رخت برپسته است. اخلاق بدون چنین ارزش‌هایی از توانایی ضعیفی برای تأثیرگذاری بر رفتار انسان‌ها برخوردار است لذا جامعه با خلاصه اخلاقی مواجه می‌شود.

با افسون‌زدایی از جهان (به تعبیر ماکس وبر) (Weber, 2004: 30) موضع ضد ایدئولوژیکی مورگتا مورد تأکید قرار گرفت (Molloy, 2004: 8) گرچه مورگتا نیاز به برقراری نظام متافیزیکی را قبول داشت تا بشر معنای زندگی را دوباره بیابد. ولی از نظر وی یک نظام متافیزیکی باید عینیت تجربی را تضمین نماید و به تعبیر دیگر مادی و سکولار باشد.

خلاصه آنکه مورگتا منافع غیرمادی و راههای غیرمادی برای رسیدن به قدرت و منافع را نادیده می‌گیرد.

ب) معرفت‌شناسختی

مورگتا هم عقیده با اکثر منتقدانش، قائل به پیچیدگی و مبهم بودن جهان پیرامون و وجود هرمنوتیک آن است. (مشیرزاده و خانلرخانی، ۱۳۹۱: ۲ / ۲۰۸) روشن‌شناسی مورگتا در همین تنیده با هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی وی است. مورگتا با تهی کردن سیاست از متافیزیک - متافیزیک اخلاقی و علمی - آن را وارد عرصه عمل‌گرایی و در نتیجه هنر می‌کند. چگونگی سیاست در این عرصه را از طریق شباهت آن با تراژدی می‌توان توضیح داد. (همان: ۲ / ۲۰۶)

نتیجه چنین رویکردی در حوزه معرفت‌شناختی شکاکیت و نسبی‌گرایی در حوزه اخلاق است و چنین اخلاقی ضعیفتر از آن است که بتواند به عنوان قدرت نرم عمل نماید. برای این که ارزش‌ها و بایدهای اخلاقی بتوانند در رفتار فرد تأثیر بگذارند وی را به انجام یا ترک کاری وادارند، لازم است بر ایمان و باوری قوی مبتنی باشند. و گرنه معنای «باید این کار را انجام داد» این است که احتمالاً فرد باید کار را انجام دهد. لذا می‌بینیم گرچه مورگنتا در رابطه اخلاق و قدرت، قدرت نرم بودن اخلاق را نیز مطرح کرده است؛ ولی آنچه در نوشهای مورگنتا بیشتر به چشم می‌خورد تعارض میان اخلاق و قدرت است.

مورگنتا معتقد است حقایق علوم طبیعی فقط تا وقتی صحیح هستند که حقایق دیگر از آن‌ها پیشی بگیرند (Morgenthau, 1947: 220) این امر دال بر نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی است.

بحث بعدی که در مطالب مورگنتا در باب مسائل معرفت‌شناختی مشاهده می‌شود، پیچیدگی سلسله علل و معلول‌ها در امور اجتماعی است یعنی در هر معلولی چندین علت مؤثرند و جایی که اراده انسان نقش داشته باشد یک علت می‌تواند نتایج متضادی را داشته باشد. وی درنهایت به این نکته می‌رسد که این پیچیدگی شدید، مانع برنامه‌ریزی است و معلوم نیست یک علت خاص معلول خاصی را به دنبال داشته باشد یا نه.

اگر وضع چنین باشد، دیگر نمی‌توان در نظام اخلاقی به دنبال نتیجه و غایت بود. درحالی‌که مورگنتا بر حزم یعنی توجه به نتیجه عمل سیاسی تأکید می‌کند و آن را از علت تمایز واقع‌گرایی از آرمان‌گرایی می‌داند.

از نظر وی بی‌توجهی به پیچیدگی روابط علتها و معلول‌ها باعث شکست نظریه تجزیه و تحلیل روان‌شناختی سیاست و هم‌چنین نظریه مارکسیستی شد؛ چراکه پیچیدگی‌ها و انواع گوناگون تجربه سیاسی را نمی‌توان با استفاده از یک نظریه تقلیل‌گرای اعم از این که این نظریه اقتصادی باشد یا روان‌شناختی توضیح داد. (Morgenthau, 1979: VI)

از نظر وی، در دنیای اجتماعی شیوه تک‌علتی جواب نمی‌دهد. چون در حوزه اجتماعی عامل تک علتی وجود ندارد که با ایجاد آن اثر مطلوب به دست آید. هر تک علتی در حوزه اجتماعی به آثار نامحدود و مختلف منجر می‌شود و یک معلول می‌تواند از تعداد نامحدود علت ناشی شود. نه می‌توان با هیچ درجه اطمینانی پیش‌بینی کرد کدام آثار به وسیله این علت خاص به وجود خواهد آمد و نه با اطمینان بیان کرد چه علت خاصی این اثر را به وجود آورده است. (Morgenthau, 1947: 112-3) درنتیجه مطالعه و بررسی دقیق آن و به تبعش استوار ساختن یک نظام علی معلولی متقن بر آن میسر نیست.

بشر به دنبال فرمول سحرآمیزی بوده است که با اعمال آن نتیجه مطلوب حاصل شود و یقین ناشی از محاسبات عقلایی جانشین عدم اطمینان‌ها و ریسک عمل سیاسی شود. آنچه جستجوگران فرمول

سحرآمیز به دنبال آن هستند ساده، عقلانی و مکانیکی است و آنچه باید با آن دست و پنجه نرم کنند پیچیده، غیرعقلایی و محاسبه ناشدنی، از این رو این جستجوگران مجبورند برای ارائه آنچه به ظاهر راه حل علمی است، واقعیت سیاست بین‌المللی را ساده کنند و چیزی را به وجود آورند که می‌توان آن را «شیوه تک‌علتی» نامید. (Ibid: 86)

همان‌طور که گذشت پیچیدگی فوق مانع نتیجه‌گرایی است که مورگنتا بر آن تأکید دارد. در ادامه اندکی از مباحث مورگنتا در باب حزم یا نتیجه‌گرایی برای نمونه ذکر می‌شود:

نزاع میان آرمان‌گرا واقع گرا، نزاع میان دو نوع اخلاق سیاسی است. یکی اصول عام اخلاقی که به طور انتزاعی فرمول‌بندی شده را ملاک قرار می‌دهد و دیگری این اصول را در مقابل لوازم اخلاقی عمل سیاسی واقعی می‌سنجد و فضیلت‌های نسبی آن‌ها را براساس یک ارزیابی همراه با حزم نتایج سیاسی آن‌ها در نظر می‌گیرد. (Morgenthau, 1952: 988)

بدین ترتیب دو نکته در رابطه با مباحث معرفت‌شناختی مورگنتا و مباحث اخلاقی وجود دارد:

۱. شک‌گرایی، ابهام و امور مانند آن؛

۲. سست بودن رابطه بین علت و معلول در امور انسانی و اجتماعی.

ایراد اولین نکته آن است که به تضییف نقش اخلاق در جهت‌دهی رفتار انسان‌ها می‌انجامد و از کارآمدی اخلاق می‌کاهد.

ایراد دومین نکته آن است که با پذیرش آن در بحث وظیفه‌گرایی یا نتیجه‌گرایی در اخلاق، ما به سمت وظیفه‌گرایی سوق داده می‌شویم؛ چون نتیجه‌گرایی با مشکل مواجه می‌شود. در حالی که مورگنتا معتقد است که اخلاق سیاسی بر حزم و نتیجه‌گرایی می‌بنی است.

ج) ارزش‌شناختی

در مبانی ارزش‌شناختی، محقق به دنبال یافتن چیستی ارزش‌ها، به طور عام و ارزش اخلاقی به طور خاص است. همچنین طراحی هندسه ارزش‌ها و تعیین ارزش‌های ذاتی و عرضی در این قلمرو مطالعه می‌شوند. از طرفی مورگنتا ارزش‌های اخلاقی را در فرهنگ‌های گوناگون مختلف می‌بیند که به معنای فقدان ارزش‌های ذاتی و عرضی مشخص است و از طرف دیگر در میان ارزش‌های اخلاقی مختلف منافع ملی را اولویت می‌دهد و می‌گوید باید به نتیجه عمل سیاسی (به تعبیر مورگنتا حزم) توجه کرد و آنکه به حفظ منافع ملی منجر می‌شود مقدم است.

از نظر وی یک تصمیم اخلاقی، به ویژه در حوزه سیاسی، به معنای یک انتخاب ساده بین یک ضابطه

عمل که از حیث اخلاقی نامربوط یا حتی صریحاً ضداخلاقی است و یک اصل اخلاقی نیست. یک تصمیم اخلاقی همیشه انتخابی بین اصول و ارزش‌های اخلاقی متعدد است. واقع‌گرا هم براساس عمل‌گرایی و هم براساس امور اخلاقی منافع ملی را انتخاب می‌نماید. (Ibid: 987)

همان‌طور که گذشت این نتیجه‌گرایی و اولویت دادن منافع ملی با مبانی معرفت‌شناختی وی که بر تکثر علل و عوامل و درهم تبیینی آن‌ها تأکید دارد و امکان پیگیری نتیجه‌ای خاص را مقدور نمی‌داند، تعارض دارد. لذا این سؤال مطرح می‌شود: اگر به‌خاطر تکثر علل و عوامل؛ ترتیب معلول خاص بر یک علت را نمی‌توان پیش‌بینی کرد، پس چگونه می‌توان به دنبال منافع ملی بود؟

یک. نسبی‌گرایی اخلاقی

نسبی‌گرایی در اخلاق بدین معناست که یک زیربنای مشترک اخلاقی وجود ندارد و اصول اخلاقی از فرهنگی به فرهنگ دیگر تفاوت دارد یا به تعبیر دیگر محلی است. به نظر مورگنتا از آنجا که جهان پیچیده، تراژیک و مفهوم‌بندی شده است اخلاقیات جنبه محلی پیدا می‌کند. (مشیرزاده و خانلرخانی، ۱۳۹۱: ۲۰۵)

از نظر مورگنتا در رابطه بین اصول اخلاقی و سیاست خارجی نسبیتی وجود دارد که اگر بخواهیم نسبت به اصول اخلاقی در روابط بین‌الملل عدالت را اجرا کنیم نمی‌توانیم آن‌ها را نادیده بگیریم. این نسبیت دوگانه است. نسبیت در زمان، وقتی که برخی از اصول در یک دوره تاریخی قابل اعمال است و در دوره دیگر نه و نسبیت بر حسب فرهنگ - دو فرهنگ هم عصر - یعنی بعضی از ملت‌ها یا تمدن‌های سیاسی برخی از اصول را اطاعت می‌کنند و بعضی ملت‌ها و تمدن‌های سیاسی دیگر نه (Morgenthau, 1979: 4)

دو. نفی نسبی‌گرایی اخلاقی

گرچه مورگنتا در چند مورد از کتاب‌ها و نوشته‌های خود اخلاق را نسبی می‌داند، در موارد دیگری برای اثبات بحث‌هایی که در نظر دارد نفی نسبی‌گرایی اخلاقی را تقویت می‌نماید.

مورگنتا بر نفی نسبی بودن اخلاق چنین استدلال می‌کند که شاید شما بگویید به‌خاطر این‌که اخلاق نتیجه شرایط و محیط همیشه در حال تغییر است پس اخلاق نسبی است. اگر چنین باشد، چرا ما نه تنها اهمیت اخلاقی ده فرمان (دستورات اخلاقی) که طبق کتاب‌های سفر خروج و سفر تثنیه بر موسی ﷺ در محلی به نام کوه سینا وحی شد) را درک می‌کنیم که آن‌ها را پایه و اساس زندگی اخلاقی خود قرار می‌دهیم؛ درحالی‌که این ده فرمان در شرایط و محیط اجتماعی کاملاً متفاوت از شرایط و محیط اجتماعی ما شکل گرفته است؟ چرا عقاید اخلاقی افلاطون، پاسکال، بودا و توماس اکویناس برای فهم روشنفکرانه و حس اخلاقی ما پذیرفتی است؟ اگر نظام تاریخی اخلاق براساس بنیادی مشترک از ارزیابی و فهم

اخلاقی بدون تأثیر یافتن از شرایط در حال تغییر زمان و مکان بنا نشده نبود، هیچ نظام اخلاقی غیر از نظام اخلاقی خود را نمی‌توانستیم بفهمیم. این تنها بدین دلیل است که ما به عنوان موجودات اخلاقی با دیگر افراد بشر - در گذشته و حال - مشترکاتی داریم که سبب می‌شود بتوانیم هسته اصلی نظامهای اخلاقی دیگران را بفهمیم. چه چیزی را همه ابناء بشر به عنوان موجودات اخلاقی به طور مشترک دارند؟ همه بشر - اعم از متمدن و ببر - برخلاف حیوانات با یک حس اخلاقی به دنیا آمده‌اند. بشر اخلاقی است چون بشر است. (Morgenthau, 1962: volume I, 372-3)

(د) انسان‌شناسختی

از نظر مورگنتا گرچه انسان موجودی اخلاقی است؛ ولی وی ذاتاً شرور است و قدرت‌طلبی را شرارت اصلی انسان می‌داند (مشیرزاده، ۱۳۷۱: ۲۴۸) واقع‌گرایی سیاسی مبتنی بر برداشتی کثرت‌گرا از ماهیت انسانی است. انسان واقعی ترکیبی از انسان اقتصادی، انسان سیاسی، انسان اخلاقی و انسان مذهبی و... است. انسانی که چیزی جز انسان سیاسی نباشد، انسانی وحشی است؛ زیرا کاملاً فاقد محدودیت‌های اخلاقی است. انسانی که صرفاً انسانی اخلاقی باشد، احمق است؛ زیرا از هر نوع حزم و دوراندیشی به دور است. انسانی که صرفاً انسان مذهبی باشد، قدیس است؛ زیرا کلاً فاقد تمایلات دنیوی است. (مورگنتا و تامپسون، ۱۳۷۴: ۲۲)

برخی گمان می‌کنند دیدگاه مورگنتا نسبت به ذات بشر در نوشته‌های مختلفش فرق می‌کند. آن‌ها دیدگاه مورگنتا در کتاب سیاست میان ملت‌ها را به دیدگاه مکیاول نزدیک‌تر می‌بینند و سعی دارند آن را با نوشته‌های دیگر مورگنتا تعديل نماید. درحالی که وی به هر دو بعد اخلاقی بودن بشر و قدرت‌طلب بودنش اشاره دارد و در نوشته‌های مختلف تقریباً یکسان است. برای روشن شدن این بحث در بررسی زیر به نوشته‌های مختلف وی ارجاع داده می‌شود. قدرت‌طلب بودن بشر هم در ذات وی ریشه دارد و هم روابط قدرت در جامعه و نیاز به بقا ما را بدان وامی دارد.

از نظر وی ما همه موجودات اخلاقی هستیم چون بشر هستیم؛ و همه کم یا بیش سعی داریم اصول اخلاقی‌ای را که با آن خود را شناسایی می‌کنیم محقق سازیم (Morgenthau, 1979: 8) ولی خود را با تضاد مواجه می‌بینیم. (Ibid: 13) تمایل به سلطه یکی از عناصر موجود در تمامی مجتمع انسانی است. (مورگنتا و تامپسون، ۱۳۷۴: ۵۸) مبارزه قدرت در همه روابط اجتماعی و تمامی سطوح سازمان اجتماع تداوم دارد. (همان: ۶۰)

آرزوی بشر برای قدرت یافتن بر دیگران دقیقاً همان اساس و ذات سیاست است. روابط

قدرت به دنبال استفاده از دیگران به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف خود است.

(Morgenthau, 1962: volume I, 319)

همان طور که نقل شد مورگنتا هم در کتاب سیاست میان ملت‌ها و هم در آثار دیگر خود هر دو مسئله اخلاقی بودن انسان و تمایلش به قدرت و سلطه طلبی را مطرح کرده است.

ه) مبانی الهیاتی

در مبانی الهیاتی، پژوهشگر باید راجع به حقیقت غایی دیدگاه‌هایی را انتخاب نماید و براساس آن دیدگاه‌ها وارد مباحث اخلاقی گردد. پرداختن به سؤالاتی چون آیا عالم خالقی دارد یا خیر؟ در صورت وجود خالق برای عالم، این عالم مخلوق خالقی یکتاست، یا عالم بیش از یک خالق دارد؟ اولین گام در مباحث الهیاتی است. این که خدا دارای همه کمالات است، خداوند متعال حکیم است و کار لغو و بی‌هدف انجام نمی‌دهد و مانند آن همگی در ذیل مباحث الهیاتی قرار می‌گیرند و باید به آن‌ها توجه کامل شود. (حسینی قلعه بهمن، ۱۳۹۴: ۲۵ / ۱۱۷) البته همان‌طور که گذشت نظام اخلاقی مورگنتا مبنای مادی و سکولار دارد و در این خصوص آنچه در مورد مورگنتا باید بدان توجه شود این است که اعم از این که فرد به امور فوق اعتقاد داشته باشد یا نه در مباحث اخلاق و قدرت نباید بدان‌ها توجه شود.

۳. عناصر نظام اخلاقی مورگنتا

الف) نظریه ارزش

در باب نظریه ارزش در نظام اخلاقی مورگنتا باید توجه داشت وی غایت زندگی را قدرت یافتن می‌داند. در این راستا هر کاری که انسان را به قدرت برساند خوب و درست بایسته و وظیفه می‌شود و هر چه که انسان را از این قدرت دور کند بد، خطأ و نبایسته می‌شود. قدرت، هرچند محدود و مشروط، ارزشی است که سیاست بین‌الملل آن را در صدر قرار می‌دهد. (Morgenthau, 1947: 91)

اندیشمندان عالم راجع به این که چه غایتی باید در ارزش اخلاقی مورگنتا قرار گیرد، اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای آن غایت را در وجود انسان و استعدادهای او قرار داده، معتقدند: کاری خوب است که استعدادهای انسان را به فعلیت برساند و به تعبیری، موجب کمالی در انسان گردد.

گروهی هم آن غایت را در کمال و استعدادهای انسان در نظر نمی‌گیرند. با این وجود، آن غایت را به نوعی راجع به خیر و لذت و سود او تعبیر می‌نمایند. گروه اول را معمولاً «کمال‌گرا» می‌خوانند و دسته دوم را «نتیجه‌گرا». (حسینی قلعه بهمن، ۱۳۹۴: ۲۵ / ۱۱۹) بنابراین مورگنتا نتیجه‌گراست. ملاک خوبی و بدی برای مورگنتا منافع ملی است که در قالب قدرت تعریف می‌شود.

ب) اصول مبنایی

اصول مبنایی و اصلی اخلاق؛ یعنی اصولی که مبنای احکام اخلاقی قرار می‌گیرند و احکام اخلاقی بر روی آن‌ها چیده می‌شود. اصل مبنایی برای مورگنتا منافع است که در چارچوب قدرت تعریف می‌شود. اصل مبنایی این است که باید به قدرت رسید. امور دیگر از جمله امور اخلاقی، اگر ابزاری برای قدرت باشند، از حیث اخلاقی خوب و اگر مانع قدرت شوند، بد هستند.

واقع‌گرا بر این باور است که منافع، معیاری همیشگی برای داوری در مورد رفتار سیاسی و هدایت آن است. (مورگنتا و تامپسون، ۱۳۷۴: ۱۸)

از نظر وی اصول اخلاقی را باید طوری تنظیم کرد که منافع را تأمین کند. غرب در این زمینه ناتوان بوده است. غرب اصولی چون اصول حق تعیین سرنوشت و عدالت اجتماعی را مطرح کرد؛ ولی بعداً جهان سوم توانست از آن علیه غرب استفاده کند. این نشانگر ضعف اخلاق در غرب است. (همان: ۵۶۵)

ج) قواعد اخلاقی

بیان اصول استنتاجی و اشتراقی؛ یعنی احکام فرعی که براساس احکام مبنایی به دست می‌آیند و صادر می‌شوند. از نظر مورگنتا هدف نهایی کسب و حفظ قدرت است و امور اخلاقی دیگر همه ابزارهایی هستند در راستای رسیدن به این هدف. در نظام اخلاقی مورگنتا حقوق بشر، دموکراسی و آزادی را می‌توان از قواعد اخلاقی برشمرد. برای مثال اگر حقوق بشر در رسیدن به قدرت نقش مثبت داشته باشد با این حکم اخلاقی که «باید حقوق بشر را رعایت کرد» مواجه می‌شویم؛ ولی اگر این باید با باید اصلی «باید به قدرت رسید» تعارض پیدا کند «باید حقوق بشر را رعایت کرد» استثناء خورده و کثار گذاشته می‌شود. فرد ممکن است به خود بگوید: «عدالت اجرا شود و دنیا نابود گردد»؛ ولی دولت حق ندارد از طرف مردمش چنین کاری کند. فرد از حیث اخلاقی حق دارد در دفاع از چنین امر اخلاقی خود را فدا کند؛ ولی دولت از حیث اخلاقی حق چنین کاری ندارد. (Morgenthau, 1952: 985-6)

از نظر مورگنتا آزادی یکی از قواعد اخلاقی است و تحت الشاعع بقا و امنیت ملی می‌باشد. نباید گذاشت در صورت تعارض بین آزادی و انجام عمل سیاسی موفق – که خود ملهم از اصل اخلاقی بقای ملی است – آزادی مقدم گردد و موفقیت در امر سیاسی فدا شود. (Ibid: 985-6)

ه) بیان عوامل انگیزشی

عوامل انگیزشی و تحریک‌کننده به سوی عمل به احکام اخلاقی؛ همان امتیازاتی هستند که به اشخاص رعایت‌کننده احکام اخلاقی داده می‌شود. (حسینی قلعه بهمن، ۱۳۹۴: ۲۵ / ۱۲۷)

چون کسب قدرت در ذات بشر از قوت کافی برخوردار است؛ (Morgenthau, 1962: volume I, 319) لذا نیاز به عوامل انگیزشی بیرونی وجود ندارد.

و) خصامت اجرا

منظور از خصامت احکام اخلاقی، جرائمی هستند که برای شکنندگان احکام اخلاقی در نظر گرفته می‌شوند. در نظام اخلاقی مورگنتا جریمه افرادی که به روابط قدرت بی‌توجهی کنند، شکست و نابودی است.

(Morgenthau, 1979: 10-11)

ز) توجیه اخلاقی

بیان هدف اخلاق یا توجیه اخلاقی بودن و این که اساساً چرا انسان باید اخلاقی زندگی کند؟ هدف اخلاقی بودن چیست؟ و چرا رعایت یک نظام اخلاقی خاص صحیح و موجه است؟
تلاش عالمان اخلاق در همه ادیان و فرهنگ‌های مختلف بر این است که نظام اخلاقی کاملی برای خود و جامعه خود تدارک بیینند. در این مسیر، وقتی یک نظام اخلاقی کامل است که از این عناصر به دقت در آن‌ها استفاده شده باشد. (حسینی قلعه بهمن، ۱۳۹۴: ۲۵ / ۱۲۷)

در نظام اخلاقی مورگنتا پاسخ به سؤال چرا باید اخلاقی بود؟ این است که چون انسان ذاتاً موجود اخلاقی است. اما این که چرا این نظام اخلاقی را باید برگزید؟ چون سیاستمدار تنها یک وظیفه حرفه‌ای دارد و آن هم حفظ منافع ملی است که در چارچوب قدرت تعریف می‌گردد. بدین ترتیب وظیفه اخلاقی یک سیاستمدار با آنچه مقتضای حرفه وی است همانهنج می‌گردد.

نسبت اخلاق و قدرت در دیدگاه مورگنتا

از دیدگاه مورگنتا در باب نسبت اخلاق و قدرت سه نکته را می‌توان مطرح نمود: اخلاق برای محدود کردن قدرت سیاستمداران؛ تعارض میان اصول عام اخلاقی با قدرت و سیاست؛ و راههای اصلاح رابطه اخلاق با قدرت. البته باید توجه داشت که در اینجا باید از تعریف اخلاق از دیدگاه مورگنتا که همان اخلاق سیاسی است فراتر رفت و معنای عرفی آن را در نظر گرفت. چون در اخلاق سیاسی معیار اصلی قدرت است و رابطه اخلاق با قدرت همان رابطه قدرت با قدرت است.

۱. اخلاق برای محدود کردن قدرت سیاستمداران

اخلاق برای محدود کردن قدرت سیاستمداران بدین معنی است که بشر ذاتاً به دنبال قدرت بینهایت است، در عین حال شرایط، وی را برده قدرت دیگران می‌سازد. بشر برده به دنیا آمده است؛ ولی همه جا

می خواهد آقا و مالک باشد. درنتیجه این عدم توافق میان آرزوی بشر و شرایط واقعی اش مسئله‌ای اخلاقی بنام قدرت پدید می‌آید. روابط قدرت را نمی‌توان از جامعه حذف نمود و بهناچار غالب و مغلوب خواهیم داشت. بنابراین در این چارچوب تنها گزینه ممکن این است که فرد غالب در پی توجیه قدرت و مغلوب به دنبال محدود نمودن قدرت فرد غالب بر روی انسان‌های دیگر باشد. بدین ترتیب، تاریخ تفکر سیاسی تاریخ ارزیابی اخلاقی قدرت سیاسی است. (Morgenthau, 1947: 145)

۲. تعارض میان اصول عام اخلاقی با قدرت

از دیدگاه مورگنتا میان قدرت و سیاست و اصول عام اخلاقی اخلاق اعم از اخلاق مسیحی، یهودی یا حقوق بشر تعارض وجود دارد. رعایت اخلاق در روابط فرد با افراد دیگر، روابط سیاسی در حوزه داخلی و در روابط بین‌الملل با مشکلی یکسان مواجه است. ذات قدرت طلب انسان در این قدرت طلبی انسان‌ها را از رعایت اصول اخلاقی باز می‌دارد. اگر فرد از قدرت طلبی خود دست بشوید، چون این روحیه در دیگران وجود دارد رعایت اخلاق منافع فرد را در خطر می‌اندازد. بنابراین این امر که انسان گرگ انسان است جایی برای رعایت اخلاق در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی باقی نمی‌گذارد.

گناه و شر در عمل سیاسی گریزناپذیر است و هیچ راهی برای فرار از شر بودن قدرت وجود ندارد. هر گاه عملی در رابطه با انسان‌های دیگر انجام می‌دهیم، باید مرتكب گناه شویم؛ حتی اگر از انجام عمل امتناع نماییم بازهم باید گناه کنیم، چون ترک عمل نیز تخطی از وجوب انجام وظیفه‌ای است که باید انجام دهیم. هیچ چیزی نمی‌تواند ما را از گناهی مصون بدارد که فاعل و تماشاگر، ظالم و مظلوم، قاتل و قربانی‌اش بدان مبتلا هستند.

(Ibid: 172)

در راستای فهم یکی از بزرگ‌ترین تعارض‌های ترازیک هستی بشری [تعارض میان شهوت قدرت و اخلاق]، این عصر و زمانه چیزی بهتر از ارائه یک فرمول‌بندی ضعیف و تحریف شده از این مشکل و راه حلی احساسی و نامربوط ندارد. (Ibid)

۳. راههای اصلاح رابطه اخلاق با قدرت

راههای اصلاح رابطه اخلاق با قدرت از نظر مورگنتا در یک وظیفه اصلی که آن هم حفظ منافع ملی است و در قدرت ملی تجلی می‌یابد خلاصه می‌شود. تنها در صورت عدم مغایرت با این وظیفه می‌توان به دیگر امور اخلاقی پرداخت. عمل به این وظیفه خود امری اخلاقی است. اینجاست که مفهوم اخلاق سیاسی متولد می‌شود و کار سیاستمدار (یعنی ارتکاب هر گونه عمل غیراخلاقی) که در تعارض با سیاست

قدرت باشد) توجیه می‌گردد و عملاً به دیدگاهی ماکیاولیستی می‌رسیم با این تفاوت که برای آن توجیه اخلاقی نیز دست‌وپا کردہ‌ایم. وی با رعایت بدون قید و شرط اصول عام اخلاقی که در مسیحیت، حقوق بشر یا اخلاق عمومی فردی و مانند آن مطرح می‌شود، مخالف است. از نظر وی رعایت اصول عام اخلاقی در سیاست با دو مشکل مواجه است: یکی تعارض میان این اصول اخلاقی با ذات قدرت طلب بشر و دیگر این که رعایت آن‌ها سیاست را ناکارآمد می‌سازد و سیاستمدار را از عمل به وظیفه اخلاقی خود (یعنی تحقق منافع و قدرت ملی) باز می‌دارد.

ممکن است بنظر برسد که می‌توان با پرداختن به هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی مورد توجه مورگنتا وی را از ماکیاولی بودن و پرداختن به قدرت رهانید و چنین استدلال کرد که گرچه مورگنتا در کتاب سیاست میان ملت‌ها تأکید زیادی بر قدرت دارد؛ ولی باید به کتاب‌ها و آثار دیگر مورگنتا چون انسان علمی در مقابل سیاست قدرت و مانند آن نیز توجه کنیم. ولی با بررسی آثار مورگنتا قبل از سیاست میان ملت‌ها (چون انسان علمی در مقابل سیاست قدرت و مفهوم سیاست) و بعد از آن (چون سخنرانی وی در بنیاد کارنگی که در اوخر عمر وی انجام شده است) در رابطه میان اخلاق و قدرت به نظریه واحد دست می‌یابیم. در بسیاری از آثار مورگنتا مواجهه فکری میان دو مکتب آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی مشهود است. در کتاب انسان علمی در مقابل سیاست قدرت نیز چنین است و در عنوان این کتاب عبارت «انسان علمی» بیان‌گر دیدگاه آرمان‌گرایی است که با توسل به علم، اخلاق و مانند آن می‌خواهد مشکلات بشر را حل نماید و در قبال انسان علمی چیزی که مورد پذیرش مورگنتا است «سیاست قدرت» می‌باشد. بنابراین اثری از مورگنتا که با توسل بدان می‌خواهند اتهام غیراخلاقی بودن را از مورگنتا بردارند، خود عنوان اثر برای رد چنین ادعایی کفایت می‌کند. البته خود مورگنتا هم در مواردی – مثلاً در سخنرانی‌اش در بنیاد کارنگی – از ماکیاولی بودن فرار می‌کند. ولی عملاً در توضیح دیدگاه خود در باب عمل به اخلاق در روابط بین‌الملل به ترجیح منافع ملی و قدرت بر دیگر امور اخلاقی کشیده می‌شود. البته مورگنتا بعد اخلاقی بشر را هم قبول دارد و بدان در آثار مختلف خود از جمله کتاب سیاست میان ملت‌ها اشاره می‌کند. لذا از جهت قبول بعد اخلاقی بشر نیز نمی‌توان بین آثار مختلف مورگنتا تفاوتی قائل شد. در این خصوص توجه بدین نکته ضروری است که مورگنتا علی‌رغم قبول داشتن اخلاقی بودن بشر و بعد اخلاقی‌اش نمی‌تواند بین این بعد از طرفی و قدرت‌طلبی و نیازهای اجتماعی – سیاسی وی از طرف دیگر جمع نماید و در تعارض بین آن‌ها به ترجیح کفه قدرت مبادرت می‌نماید. در اینجا به راه حل‌هایی که مورگنتا برای این مشکل مطرح می‌کند می‌پردازیم.

الف) اخلاق سیاسی

راه حل‌های مورگنتا برای رفع تعارض بین اخلاق و قدرت عبارتند از: شر کمتر یا دفع افسد به فاسد، هدف

وسیله را توجیه می‌کند، حزم یا نتیجه‌گرایی، اخلاق دوستخی و درنهایت خلق واژه اخلاق سیاسی. در همه این موارد به منافع در چارچوب قدرت بر اصول اخلاقی اولویت داده می‌شود. در اخلاق سیاسی این اولویت بخشیدن تحت عنوان مهم‌ترین وظیفه اخلاق حرفه‌ای سیاستمدار توجیه می‌گردد. مورگتنا برای این راه حل‌ها ایرادهایی را مطرح می‌کند که همه راه حل‌ها را در برمی‌گیرد حتی راه حل اخلاق سیاسی. چون اخلاق سیاسی خود نمونه‌ای از اخلاق دوستخی محسوب می‌شود و مبتنی بر حزم و نتیجه‌گرایی می‌باشد.

از نظر وی اخلاق سیاسی در واقع اخلاق انجام شر است (Ibid) کارگزار سیاسی فراتر از وظایف اخلاقی عام، مسئولیت اخلاقی ویژه‌ای دارد تا عاقلانه (یعنی مطابق با قواعد هنر سیاسی) عمل نماید. برای وی مصلحت وظیفه اخلاقی است. (Ibid: 160)

از نظر وی یک تصمیم اخلاقی، به ویژه در حوزه سیاسی، به معنای انتخابی بین اصول اخلاقی متعدد است که یکی از آن‌ها بر دیگر موارد ترجیح داده شده است. اگر یک سیاستمدار آمریکایی باید بین (الف) ارتقا آزادی عام، که یک خوب اخلاقی است ولی امنیت آمریکا و درنتیجه آزادی در آمریکا را به خطر می‌اندازد، و (ب) ارتقا امنیت آمریکا و آزادی در آمریکا، که یک خوب اخلاقی دیگری است ولی به ارتقا آزادی عام ضرر می‌رساند یکی را انتخاب نماید، کدام یک را باید انتخاب نماید؟ واقع‌گرا هم براساس عمل گرایی و هم براساس امور اخلاقی منافع ملی را انتخاب می‌نماید. چون اگر مواطن منافع ملی نباشد، دیگری آن را انجام نخواهد داد و اگر امنیت و آزادی در آمریکا را در معرض خطر قرار گیرد آزادی در همه جا به خطر می‌افتد. (Morgenthau, 1952, 987)

ب) تقدم منافع ملی بر اصول اخلاقی یا نتیجه‌گرایی

یکی از واژه‌هایی که مورگتنا بر آن تأکید دارد، واژه حزم است. منظور وی این است که در تصمیم‌گیری برای یک عمل سیاسی نمی‌توان صرفاً وظیفه‌گرا یا فضیلت‌گرا بود یا به تعبیر دیگر صرفاً به دستورات کلی اخلاقی عمل کرد بلکه باید به نتایج عمل سیاسی توجه شود. البته نتیجه مطلوب وی حفظ امنیت، بقا و قدرت ملی است.

مورگتنا بر آن است که اصول عام اخلاقی - فرموله‌بندی شده به صورت عام و انتزاعی - را نمی‌توان در اعمال دولتها به کاربرد، بلکه باید آن‌ها از صافی شرایط واقعی زمان و مکان رد نمود. فرد ممکن است به خود بگوید: «عدالت اجرا شود و دنیا نابود گردد»؛ ولی دولت حق ندارد از طرف مردمش چنین کاری کند. در حالی که فرد از حیث اخلاقی حق دارد در دفاع از چنین امر اخلاقی خود را فدا کند، دولت از حیث اخلاقی حق ندارد اخلاقی نبودن تجاوز به آزادی مانع انجام عمل سیاسی موفق - که خود ملهم از اصل اخلاقی بقای ملی است - گردد. بدون حزم - یعنی بدون ملاحظه نتایج سیاسی یک عملی که در

ظاهر اخلاقی به نظر می‌رسد - هیچ اخلاق سیاسی‌ای وجود ندارد. (Ibid: 985-6)

مورگنتا در مباحث خود بحث شبکه گسترده علت‌ها و معلول‌ها را مطرح می‌کند که پذیرش آن به نحوی که وی بیان می‌کند موجب عدم امکان پیش‌بینی نتایج یک عمل سیاسی می‌شود و بدین ترتیب حزم یا نتیجه‌گرایی، دفع افسد با فاسد و هدف وسیله را توجیه می‌کند همه با مشکل مواجه می‌شوند. از نظر وی ما با یک علت و یک معلول در انزوا از بقیه مسائل مواجه نیستیم و شبکه‌ای از علل و معلول‌ها که در تعامل با یکدیگرند وجود دارد. باوجود این شبکه ترتیب نتیجه‌های خاص بر یک عمل قابل پیش‌بینی نیست تا بتوان نتیجه‌گرا بود، تا هدفی وسیله‌ای را توجیه نماید و یا شرکت را انتخاب نمود. هر انتخابی باوجود این پیچیدگی حاصل از شبکه گسترده فوق‌الذکر می‌تواند شر بیشتر باشد؛ چون محاسبه امکان‌پذیر نیست.

ج) توجیه هدف با هر وسیله

یکی دیگر از راه حل‌های مشکل رابطه اخلاق با سیاست / قدرت توجیه استفاده از وسیله غیراخلاقی به عنوان تنها راه رسیدن به هدفی مهم‌تر یا دفع چیزی است که ضرر آن بیشتر است. در این رابطه مورگنتا چنین استدلال می‌کند که چون وظیفه اخلاقی ماست تا برخی امور را محقق سازیم و تنها راه محقق کردن آن‌ها استفاده از ابزاری غیراخلاقی است، عمل سیاسی غیراخلاقی توجیه می‌شود. همان‌طور که در عمل اهمیت وسیله از هدف کمتر است، در امور اخلاقی نیز هدف مهم‌تر از وسیله است. اگر هدف بد باشد استفاده از وسیله خوب برای رسیدن به آن قابل قبول نیست و اگر هدف خوب باشد استفاده از وسیله بد برای رسیدن به آن مانع ندارد. به عبارت دیگر از نظر اخلاقی وسیله رنگ هدف را به خود می‌گیرد. (Morgenthau, 1947: 155) ولی از نظر مورگنتا رامحل هدف - وسیله مشکلی نیز دارد:

رابطه وسیله - هدف از دو جهت تصنیعی و بخشی است. اول این که اگر رفاه گروه الف را فدای رفاه گروه ب نماییم، رفاه گروه الف وسیله برای تحقیق رفاه گروه ب است؛ ولی می‌تواند به عکس باشد (یعنی رفاه گروه ب وسیله و رفاه گروه الف هدف باشد) دوم این که هر وسیله خود می‌تواند هدف باشد یا هر هدفی وسیله برای هدفی دیگر باشد. بنابراین این رابطه وسیله - هدف یک رابطه عینی نیست؛ بلکه یک رابطه نسبی است و به دیدگاه مشاهده‌گر بستگی دارد.

هر چیز در سلسله هدف - وسیله، وسیله برای یک چیز و هدف برای چیز دیگر است تا این‌که به هدفی نهایی ختم شود که می‌تواند خدا، بشریت یا فرد باشد. بدین ترتیب همه فعالیت‌های بشری وسیله برای آن هدف غایی هستند و همه اعمال بشری توجیه می‌شوند؛ ولی مشکل ما توضیح شر اجتناب‌ناپذیر همه اعمال بشری در رابطه با خیر غایی نیست. مشکل توضیح شر اجتناب‌ناپذیر برخی اعمال، به‌ویژه اعمال سیاسی، در رابطه با خیر نسبی به عنوان هدف آنهاست. (Ibid: 159)

(د) اخلاق دوسته‌ی فردی و جمعی

مورگنتا در برخی آثار خود اخلاق دوسته‌ی فردی را مطرح می‌نماید و در برخی دیگر بیان می‌دارد که راه حل اخلاق دوسته‌ی هم، راهی بجایی نمی‌برد. وی دروغ گفتن را غیراخلاقی می‌داند. ولی به نظر وی در چارچوب سیاست خارجی نمی‌توان از دروغ گفتن اجتناب کرد. گرچه در امور خصوصی، ما دیگران بمویژه دوستانمان را فریب نمی‌دهیم ولی سیاست خارجی در زمینه اجتماعی کاملاً متفاوت عمل می‌کند، در اینجا نمی‌توان از دروغ اجتناب کرد. فریب، راه حل ضروری برای مقابله با خطری است که ملت را تهدید می‌کند. چون اگر شما دیگران را فریب ندهید، اگر این اصل که انسان گرگ انسان است را قبول نکنید، شما باقی نخواهید ماند. (Morgenthau, 1979: 10-11)

در جایی دیگر با نفی دیدگاه اخلاق دوسته‌ی فردی، مورگنتا بر آن است که فاصله و شکاف میان اخلاق و سیاست چنان وسیع است که تلاش‌های طرفداران معیار دوگانه برای پل زدن بر روی آن یا پر کردنش به نتیجه نمی‌رسد. (Morgenthau, 1947: 171) بحث از مشاهده این امر شروع می‌شود که بشر در صحنه سیاسی از اصول اخلاقی تخطی می‌نماید درحالی که در حوزه فردی این طور نیست و یا حداقل کمتر اتفاق می‌افتد. در حوزه سیاسی در موارد زیادی فرد دروغ می‌گوید، فریب می‌دهد و خیانت می‌کند. در حوزه فردی و سیاسی متفاوت عمل می‌کند؛ چون اخلاق به وی چنین اجازه‌ای می‌دهد. به عبارت دیگر یک اخلاق برای حوزه سیاسی وجود دارد و یک اخلاق برای حوزه فردی.

ولی هیچ تمدنی نمی‌تواند به چنین اخلاق دوگانه‌ای رضایت دهد. چون بدین ترتیب نه تنها حوزه سیاسی نسبت به حوزه فردی دارای منزلت پایین‌تری است بلکه این منزلت پایین‌تر مشروع شناخته شده و از طریق نظام خاصی از اخلاق سیاسی مورد احترام است. بنابراین همان عصری که مشکل اخلاق سیاسی را در قالب اخلاق دوگانه دریافت‌هه است سعی نموده بر این دوگانگی معیار فائق آید یا آن را براساس اصل بالاتری توجیه نماید. (Ibid: 154) اخلاق ویژه برای عمل سیاسی نمود چیزی است که جامعه‌شناسان عقب‌ماندگی فرهنگی می‌نامند. (Ibid: 155)

(ه) دفع افسد به فاسد یا انتخاب شر کمتر

یکی از راه‌حل‌های مطرح برای مشکل رابطه اخلاق با قدرت / سیاست دفع افسد به فاسد است. از نظر مورگنتا مواجهه مستقیم و دقیق با این تعارض میان اخلاق و سیاست بار غیرقابل تحملی را بر اعمال یا وجودان ما تحمیل می‌کند؛ بنابراین انسان غربی سعی کرده تا فاصله میان اقتضایات اخلاق مسیحی و آرزوهای ذات بشر را باستن چشم خود به روی آن‌ها نادیده بگیرد. وی اقتضایات اخلاق مسیحی را با

لیبرالیزه کردن آن‌ها دوباره تفسیر کرده است. با این امر چنین به نظر می‌رسد که گویا معنای واقعی انجیل آنچه در ظاهر فهمیده می‌شود، نیست. او ابزار کلامی غیراصیلی را ابداع کرده است تا آسان‌تر گناه کند. وی اقتضائات اخلاق مسیحی را تا آنجا کاهش داده است که به نظر می‌رسد گویا عمل انسان بر طبق اخلاق مسیحی انجام می‌شود. این راه فرار یهودیان به ظاهر متغیر است. راه دیگر شیوه سوفسٹائیان است. در اینجا مسئله اخلاق و سیاست به این سؤال منحل می‌شود: با توجه به این امر که اخلاق مسیحی و سیاست ذاتاً با هم ناسازگارند، انسان در حوزه سیاسی باید چگونه عمل نماید؟ حال که وی از عمل اخلاقی بازداشت شده است، با چه شیوه‌های غیراخلاقی بودن عمل سیاسی به حداقل خود کاهش می‌یابد؟ استراتژی اخلاقی سیاست در این هنگام سعی در انتخاب شرکمتر (یا دفع افسد به فاسد) است. انتخاب شرکمتر بهترین کاری است که سیاستمدار اخلاقی می‌تواند انجام دهد. (Morgenthau, 1962: volume III, 16)

مورگنتا در بخش آخر کتاب انسان علمی در قبال سیاست قدرت بحث مفصلی درباره اخلاق و سیاست دارد. در آخرین نکته به دفع افسد به فاسد یا شرکمتر پرداخته است. از نظر وی باید با حضور پایای شر در همه اعمال سیاسی کنار آمد. چون از شر ناگزیریم، آخرین راه چاره این است که تلاش کنیم از میان چند عمل ممکن عملی را که شر آن کمتر است انتخاب نماییم. (Morgenthau, 1947: 172) بنابراین مورگنتا راه حل دفع فاسد به افسد را بهترین راه حل می‌داند.

نتیجه

براساس آنچه از مورگنتا نقل شد دو نکته مهم در مناسبات اخلاق و قدرت وجود دارد. یکی تعارض میان اخلاق (منظور اخلاق متداول یا حقوق بشر، اخلاق مسیحی و مانند آن است نه اخلاق سیاسی مورگنتا) و خواسته فطری بشر یعنی قدرت طلبی. و دیگری تعارض میان اخلاق و تحقق منافع ملی (امنیت و قدرت ملی) این دو موجب شده است مورگنتا برای قدرت اولویت قائل شود ولی یک پوشش اخلاقی برای آن فراهم ساخته که اخلاق سیاسی نام دارد.

ما در نظام اخلاقی اسلام با این دو مشکل مواجه نیستیم. قدرت طلبی انسان می‌تواند خود انگیزه‌ای برای اخلاقی عمل کردن باشد چون در اخلاق و عرفان اسلامی بندگی خدا و خدمت به دیگران موجب قرب به خدا شده و به انسان قدرت، علم و لذت بی‌نهایت می‌بخشد. در مورد مشکل دوم باید گفت نظام اخلاقی اسلام با فراتر رفتن از امور مادی مشکل همگونی منافع را حل نموده و با ایجاد قدرت نرم فوق العاده اخلاق و قدرت ملی/امت اسلامی را همسو می‌سازد. در چارچوب سکولار هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی تضاد منافع و بازی با جمع جبری حکم فرماست درحالی که از نظر اسلام نه قدرت

و لذت منحصر به قدرت و لذت مادی است و نه راه رسیدن به قدرت (حتی قدرت ملی) منحصر به امور مادی است. برخلاف آن همه چیز دست خداست و عوامل مادی تنها در برخی از موارد آن هم در صورتی که خدا بخواهد عمل می‌کنند و ما را به نتیجه می‌رسانند. با در نظر گرفتن موارد فوق و حیات اخروی تضاد منافع به همگونی منافع و بازی با جمع جبری صفر به بازی با جمع جبری مضاعف تبدیل می‌گردد. مورگنتا نیز به اهمیت همگون سازی منافع در زمینه سازی برای امنیت ملی و اخلاقی عمل کردن اذعان دارد ولی در چارچوب سکولار همگونی منافع را ضعیف یافته و به سمت اخلاق سیاسی و ترجیح قدرت بر اخلاق می‌رود.

مورگنتا از طرفی این دنیا را دنیای منافع مخالف و متضاد می‌داند (که در چارچوب هستی‌شناسی سکولار طبیعی است) و از طرف دیگر بهترین راه تحقق نسبی اصول اخلاقی را ایجاد موازن همیشگی و موقت بین منافع معرفی می‌نماید. از نظر وی منافع ملی یک ملت باید طوری تعریف شود که با منافع ملت‌های دیگر سازگار باشد. این همگون سازی منافع هم از لوازم اخلاق سیاسی است و هم از شرایط بقا. بنابراین با همگونی منافع هم زمینه اخلاقی سازی سیاست فراهم می‌شود و درنتیجه قدرت نرم تقویت می‌شود و هم امنیت و قدرت ملی ارتقاء می‌یابند. به بیان دیگر اگر مشکل همگونی منافع حل شود، مشکل رابطه اخلاق با قدرت / سیاست نیز حل خواهد شد. مورگنتا چون راه حل نهایی را نیافرته است به هر طرف می‌رود با مشکلی مواجه می‌گردد و این امر موجب شده است وی از ثبات رأی برخوردار نباشد (که دیگران هم بدان اشاره کرده‌اند) و نظریه وی از انسجام درونی برخوردار نباشد. موارد زیر را می‌توان در این رابطه بیان نمود:

الف) از نظر وی اخلاق باید دارای منشأ متعالی باشد در حالی که وی به سمت سکولار سازی سیاست یا افسون‌زدایی از سیاست و روابط بین‌الملل گام برداشته است. این امر مناسبات اخلاق و قدرت را با مشکل مواجه می‌سازد؛

ب) نسبی بودن / نبودن اخلاق که در متن مقاله آمده است؛

ج) قبول / رد اخلاق دوستی / اخلاق سیاسی که در متن مقاله موجود است؛

د) قبول / رد نتیجه‌گرایی. اخلاق نتیجه‌گرا مبتنی بر این امر است که فرد نتیجه عملش را بداند و به نوعی اطمینان عقلانی در مورد آن برسد که این خود با دیدگاه مورگنتا که در قسمت معرفت‌شنختی توضیح داده شد در تعارض است. چون وی بیان می‌دارد که در روابط اجتماعی تکعلتی نداریم و به جای آن شبکه‌ای از علت و معلول هاست. درنتیجه نمی‌توان پیش‌بینی کرد با انجام یک عمل چه حوادثی اتفاق خواهد افتاد. در چنین چارچوبی که نتیجه یک عمل مشخص نیست نتیجه‌گرایی بی‌معناست.

ه) از نظر وی اخلاق (به معنای عام آن نه اخلاق سیاسی مورگنتا که اولویت اصلی آن قدرت است) از طرفی مانع تحقق قدرت ملی است و از طرف دیگر اخلاق قدرت نرم است و بدین ترتیب به راه حل ظاهر به اخلاق متولّ می‌شود تا هم قدرت نرم را داشته باشد و هم مانع بر سر راه تحقق قدرت ملی ایجاد نشود؛ ولی ظاهر به یک امر در معرض افشا شدن است و از قدرت و انگیزه کافی هم برخوردار نیست. مشکلات دیگر نظریه مورگنتا عبارتند از:

۱. فقدان راه حل برای تزاحمات اخلاقی که خود وی نیز آن را مطرح کرده است؛
۲. ضعف اخلاق سکولار، عدم توجه اخلاق سکولار به همه نیازهای بشر، شک‌گرایی، نسبی‌گرایی، نداشتن منشأ متعالی، وجود تعارضات درونی متعدد و مانند آن اخلاق را ضعیف و ناتوان ساخته و از ایفای نقشش در قالب قدرت نرم باز می‌دارد؛
۳. افراطی و تک‌بعدی بودن اخلاق مسیحی (اخلاق مسیحی به همه اهداف و نیازهای فطری انسان توجه ندارد) و همین‌طور حقوق بشر و اخلاق سیاسی مورگنتا. این تک‌بعدی بودن و عدم توجه به همه نیازهای بشر و تأمین حتی‌المقدور همه آن‌ها موجب می‌شود آن‌ها عملاً از گردونه تعاملات اجتماعی خارج شوند و انگیزه‌ای برای عمل بدان‌ها وجود نداشته باشد. البته استفاده ابزاری از آن‌ها برای ضربه زدن به دیگران بحث دیگری است.

منابع و مأخذ

۱. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۷، مبادی اخلاق در قرآن، قم، اسراء.
۲. حسینی قلعه بهمن، سید اکبر، ۱۳۹۴، «تحلیلی بر ساختار نظام اخلاقی در ادیان»، معرفت ادیان، ش ۲۵، ۱۳۰ - ۱۱۳.
۳. مسکویه، ابی علی، بی‌تا، تهذیب‌الأخلاق و تطهیر‌الاعراق، قم، انتشارات بیدار.
۴. مشیرزاده، حمیرا و محمدحسین خانلرخانی، ۱۳۹۱، «مورگنتا: فراسوی تجدد‌گرایی و پساتجدد‌گرایی»، فصلنامه سیاست، ش ۲، ۲۱۰ - ۱۹۳.
۵. مشیرزاده، حمیرا، ۱۳۷۱، بررسی و ارزیابی نظریه واقع‌گرا در روابط بین‌الملل پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تهران.
۶. مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۴، فلسفه اخلاق، تحقیق و نگارش احمد حسین شریفی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چ سوم.
۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۱، آشنایی با علوم اسلامی، حکمت عملی، صدرا.

۸. مورگتا، هانس جی و کنت تامپسون، ۱۳۷۴، سیاست میان ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، مؤسسه انتشارات وزارت امور خارجه.
۹. ویر، ماکس، ۱۳۹۰، داشمند و سیاستمدار، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، نشر علم.
۱۰. یحیی بن عدی، ۱۹۸۵ م، تهذیب الاخلاق، به قلم جاد حاتم، بیروت، دارالمشرق.
11. Molloy, Seán, 2004, "Truth, Power, Theory: Hans Morgenthau's Formulation of Realism", *Diplomacy and Statecraft*, Vol. 15, No. 1.
12. Morgenthau, Hans J., 1947, *Scientific Man vs. Power Politics*. London: Latimer House Limited.
13. _____, 1962, *Politics in the Twentieth Century*, volume III, The Restoration of American Politics, 1962, The University of Chicago Press, Chicago, Illinois, U.S.A.
14. _____, 1962, *Politics in the Twentieth Century*, volume I, The Decline of Democratic Politics, The University of Chicago Press, Chicago, Illinois, U.S.A.
15. _____, 1979, *Human Rights & Foreign Policy*, Council on Religion and International Affairs, New York.
16. _____, *The Evil of Politics and the Ethics of Evil*, 1945, Ethics 56(1): 1–18.
17. _____, *The Political Science of E. H. Carr*, 1948, World Politics 1.
18. _____, Another "Great Debate": The National Interest of the United States (Dec., 1952), *The American Political Science Review*, Vol. 46, No. 4.
19. Weber, Max, 2004, the Vocation Lectures: Science as a Vocation. *Politics as a Vocation*, Indianapolis: Hackett.